

شرح شکن زلف

پرویز خجندی مقدم

□ «شرح شکن زلف» نام کتابی است از آقای دکتر فتح‌الله مجتبیایی که نوشته‌های آن را یک پیش گفتار، پنج مقاله و هشتاد و دو یادداشت، مجموعاً در ۲۳۵ صفحه تشکیل داده‌اند و در پایان کتاب ۴۸ صفحه فهرست ابیات، نام‌ها و ماخذ به آن‌ها اضافه شده‌اند.

کتاب در قطع رقعی با جلد و ظاهری آراسته ولی با نوعی کاغذ ضخیم و نامرغوب، ظاهراً به قصد پرفسحه نشان دادن کتاب با قیمت گران، نسبت به صفحات مفید کتاب توسط انتشارات سخن در اواخر خرداد ماه ۱۳۸۶ روانه‌ی بازار کتاب شد.

منظور از یادداشت‌ها نوشته‌هایی است که هر یک از آن‌ها درباره‌ی کلمه، ترکیب یا مضمونی در بیتی یا خود بیتی نوشته شده‌اند. اکثر این نوشته‌ها هر یک کم‌تر از یک صفحه‌ی کتاب است و البته بقیه هم نوشته‌های بلندی نیستند و تنها شش‌تای آن‌ها چهار صفحه یا بیش‌تر را در بر گرفته‌اند، و از این شش تا فقط یکی با نام «خرقه‌سوزی مردم چشم» بیش از ده صفحه است. برخلاف پنج مقاله‌ی آغاز کتاب که نوشته‌هایی نسبتاً بلند و هر یک مستقل از دیگری با عنوان‌های خاص خود آمده‌اند، یادداشت‌ها ضمن آن که هر یک دارای عنوانی هستند، هر چند عنوان آن‌ها ذیل یکی از فصل‌های پنج‌گانه‌ی «بر حواشی دیوان حافظ (۱)» تا «بر حواشی دیوان حافظ (۵)» آورده شده‌اند، و همین نکات ذکر شده سبب گذاشتن نام یادداشت بر آن‌ها شد.

من سال‌ها قبل بعضی از یادداشت‌ها را در کتاب‌های قافله‌سالار سخن (بزرگداشت استاد فقید دکتر پرویز نائل خانلری)، ارج‌نامه‌ی ایرج (بزرگداشت استاد ایرج افشار)، و مجله‌ی آینده دیده و مطالعه کرده بودم. پنج عنوان از این یادداشت‌ها در کتاب قافله‌سالار سخن به چاپ رسیده بودند که همین پنج یادداشتی است که تمام فصل «بر حواشی دیوان حافظ (۱)» را تشکیل داده‌اند. از چند یادداشت که در آن‌ها از بیتی عربی تا نصف صفحه نثر عربی از قول رسول اکرم (ص)، علی بن ابیطالب (ع)، یا یزید، ابن عربی، حلاج و غیره برای نشان دادن اشتراک مضامین آن‌ها با ابیاتی از حافظ، بدون هیچ توضیح یا ترجمه‌ای آورده شده‌اند و به همین دلیل برای همه‌ی خوانندگان کتاب قابل استفاده نیستند و چند یادداشت دیگر با عنوان‌های حکم پادشاه انگیز، قصه یا وصله، یک قطره سیاهی بر روی مه، به وجه خمار، نه سوار یا نی سوار، خرقة سوزی مردم چشم، افتادن زلف بر سر، خطاشوی یا خطاپوش که به نظر من استاد مجتبیایی در برداشت خود از ابیات مبنای آن‌ها دچار اشتباه شده‌اند که بگذریم بقیه‌ی یادداشت‌ها نوشته‌هایی هستند که در عین اختصار و کوتاهی نشان از دقت نظر و نکته‌سنجی ایشان دارند.

خوانندگان عزیز ماهنامه‌ی حافظ باخبرند که در هر شماره‌ی ماهنامه، صفحات محدودی برای هر موضوع در نظر گرفته می‌شوند بنابراین امکان این که همه‌ی عناوین یا چند عنوان از آن‌ها را که نام مردم

در یک شماره مورد بررسی قرار بدهم و نظر خود را هم اظهار کنم وجود ندارد. پس در این شماره من به چگونگی ساختار نحوی جمله‌ی پیرو در جمله‌ی مرکب بیت:

مباش غره به یازی / یازوی خود که در خبر است

هزار تمبیه در حکم پادشاه انگیز و واژه‌های خبر، هزار، حکم، یازی یا بازو، و صفت فاعلی مرخم «پادشاه انگیز» در این بیت می‌پردازم و نوشتن درباره‌ی موضوع‌های دیگر را به فرصت‌های دیگر می‌سپارم. انشاء الله.

ناگفته نگذارم که من قبلاً نظر خود را درباره‌ی سه موضوع: یک قطره سیاهی بر روی مه، وصله یا قصه، و عبوس زهد به وجه خمار ننشیند نوشته بودم که در شماره‌های ۱۹، ۲۴، ۳۶ همین ماهنامه‌ی ارجمند حافظ به چاپ رسیدند. در مورد حکم پادشاه انگیز، و در حقیقت درباره‌ی بیتی که این گروه اسمی به عنوان متمم فعل «تعبیه است» در آن آمده نیز قبل از آقای دکتر مجتبیایی، استادان و حافظ‌پژوهان دیگری نظر داده بودند، از جمله آقایان دکتر علی رواقی، دکتر عزیزالله جوینی، شادروان دکتر عباس زریاب‌خویی، زنده‌یاد دکتر حسینعلی هروی و ... و آخرین اظهار نظرهایی که در این باره خوانده‌ام، تعلق داشته‌اند به آقایان دکتر سلیم نیساری و استاد دانشمند و فرزانه پروفیسور سید حسن امین، چاپ شده در شماره‌ی ۱۹ مهرماه ۱۳۸۴ ماهنامه‌ی حافظ.

در این میان دکتر عزیزالله جوینی برخلاف نظر دیگران به عوض گروه اسمی «حکم پادشاه انگیز» که ضمیمه اکثر نسخ خطی مستند زنده‌یاد دکتر خانلری است ضمیمه نسخه‌ی خطی مورخ ۸۲۱ ه.ق یعنی «حکم یار ساز انگیز» را انتخاب و طی مقاله‌ی که در مجله‌ی آینده، شماره‌های خرداد - مرداد ۱۳۶۷ خورشیدی چاپ شد، درباره‌ی آن و دلایل انتخاب خود توضیح داده‌اند.

اما آقای دکتر فتح‌الله مجتبیایی اولین کسی بودند که به وجود کلمات خبر، تعبیه و احکام جمع حکم، یعنی سه واژه‌ی که حافظ هم در بیت خود از آن‌ها استفاده نموده، در سه بیت قصیده‌ی از امیر معزی، شاعر دربار سلجوقیان (متوفی ۵۱۹-۵۲۱ ه.ق) پی برد و آن سه بیت را در همین یادداشت ذیل عنوان «حکم پادشاه انگیز» که اولین بار در سال ۱۳۷۰ خورشیدی در کتاب قافله‌سالار سخن، به همین شکل فعلی چاپ شد، نقل و معرفی کردند.

من در این جا سه بیت امیر معزی را که دکتر مجتبیایی در نوشته‌ی خود نقل کرده‌اند به اضافه‌ی بیتی که در دیوان امیر معزی قبل از این سه بیت ضمیمه شده، ولی استاد مجتبیایی به آن توجه نفرموده بودند نقل می‌کنم و بعد نوشته‌ی خود را ادامه می‌دهم، ملاحظه بفرمایید:

هر سال زیادت بود این دولت و این ملک

و امسال دلیل است به از پار و زیبار

معلوم شده است این خبر از دفتر احکام

مفهوم شده است این سخن از نامه‌ی اسرار

دیریست که در چرخ همین تعبیه سازند

هفت اختر سیار در این شغل و درین کار

این دولت و این ملک به یازی نتوان یافت

یازی نبود تعبیه‌ی اختر سیار

در بیت دوم از این چهار بیت معلوم نیست که ضمیر «همین» در بیت سوم به جای چه اسم یا گروه اسمی آمده است یا این دولت و این ملک در بیت چهارم به کدام دولت و ملک اشاره می کنند؟
 صاحب من پیشتر به این علت است که استاد محبتایی به همان راحتی که در بیت دیگر حافظ یعنی بیت زیر:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورز نه نبود

این همه قول و غزل تعبیه در معقارش گذشته اند از بیت سوم این ابیات معرزی هم گذشته اند و اصلاً به شباهت ساخت نحوی آن ها با بیت مورد بحث به ویژه افعال تعبیه نبود و تعبیه نشانزد و متمم های آن ها در جرح و در معقارش توجه نگرددند.

آن گونه که در فرهنگ «اصطلاحات نجومی» تألیف آقای دکتر ابوالفضل مصفا آمده: «احکام جمع حکم علمی کهن و خرافاتی برای پیش گوین در کارها و امور جهان و انسان ها به وسیله مطالعه در آثار ستارگان توسط ستاره شناسان بوده است.» دفتر «تقویم، دفتر نجومی» دفترى است که متجمان حاصل مطالعات خود را از رصد و زین درباره ی پدیده های گوناگون کیهانی یا احکام نجومی استخراج و برای اطلاع مردم منتشر می ساخته اند» و در پایان بیت زیر از نظامی را نقل کرده اند:

دفتر اخلاک شناسان را بسوز دیده ی خورشید پرستان بلوز

مخزن الاسرار، ص ۹

پس دفتر احکام در شعر معرزی همان دفتر نجومی یا دفتر احکام نجومی است که نتیجه ی مطالعات نارتدگان علم احکام یعنی ستاره شناسان از تاثیرات ستارگان در امور جهان و انسان ها (سفلیات) در آن ثبت می شده است و همان طور که در بیت دوم از چهار بیت معرزی آمده آن چه را که از این دفتر اسرار یا دفتر احکام نجومی معلوم و آشکار می شده «خبر» می گفته اند.

اما مولف فرهنگ «اصطلاحات نجومی» برای احکام نجومی یا احکام نجومی از «فناکس الفنون» چنین نقل کرده اند: «عبارت است از معرفت تاثیرات نجوم در سفلیات و دلیل منسوبات هر یک» (فناکس الفنون)

بلور این حکم پادشاه انگیز در بیت حافظ، حکمی نجومی است که حاصل مطالعه ی نارتدگان علم احکام ستاره شناسان یا متجمان از تاثیرات ستاره ها بر امور پادشاه ثبت شده در دفتر نجومی / دفتر احکام نجومی است و برانداخته شدن پادشاه را از پادشاهی پیش گوئی کرده است.

تعبیه واژه ای است عربی که به تنهایی به اشکال مختلفه مثلا مصدر، اسم مصدر، صفت مفعولی یا اسم مفعول و حتی اسم در متون کهن فارسی کاربرد داشته است. این کاربردها در تحلیلی زدیف واژگانی تعبیه در لغت نامه ی دهخدا ثبت است. تعبیه گاهی به تنهایی معادل مصدر مرکب «تعبیه ساختن» و «تعبیه کردن» هم به کار می رفته که نمونه ی آن کاربرد تعبیه است معادل «تعبیه ساختن» در بیت چهارم از ابیات نقل شده از امیر معرزی ولی تعبیه پیش از به عنوان صفت مفعولی با افعال ربطی از مصادر شدن، استن و بودن تشکیل فعل تام مرکب گذرا و با افعال همکرد از مصادر ساختن، کردن، داشتن و ... نیز تشکیل فعل مرکب گذرا می داده است. هر دوی این افعال در جمله بدون استننا نیاز

به متمم اجباری داشته اند و حرف اختصاصی هر دو قبل حرف اضافه ی «در» بوده است. به سخن دیگر واژه ی تعبیه با فعل ربطی بعد از خود یا با فعل همکردنی به ترتیب در جای افعال جمله های سه جزئی نهاد+متمم+فعل و چهار جزئی نهاد+مفعول+متمم+فعل قرار می گرفته اند. جویبارانی که از حافظ و شاعران قبل از حافظ نقل می کنیم این نکات به روشنی قابل تشخیص اند. لطفاً توجه فرمایید:

در آن کوچک دهان صد تنگ شکر تعبیه است او را

بدین تنگی نمی دانم سخن چون زان دهن خیزد

دیوان جمال الدین اسفغانی، ص ۸۸

بین که در تنگ شکر چون زهر کرده تعبیه

تلخی پاسخ نگر گل لعل شیرین آورد

همان، ص ۳۳۱

هر خصلت و صفت که گزید از جهان خرد

در طینت تو تعبیه گرفت روزگار

دیوان طاهر فارابی، ص ۱۵۳

ز نوش و زهر جهان چون رهی که تعبیه است

نوا و درد زهر تو درد پر دیاب

دیوان مجیرالدین بیلگانی، ص ۲۴

در دهن غنچه شد تعبیه زعفران

بس که زند خنده بر گریه ی ابر بهار

دیوان ابن یحیی، ص ۹۹

قطره در چشم حسودت نه شگفت از بفسرد

زان که غم در نفسش تعبیه نازد مه دی

دیوان ابوری، ص ۵۱۸

از لطف قهر باز نموده قزاق او

در قهر لطف تعبیه کرده وصال او

دیوان عراقی، ص ۲۲

گوش کن تا چه ها مدرس فرد

در کلمات شیخ تعبیه کرد

همان، ص ۲۰۴

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورز نه نبود

این همه قول و غزل تعبیه در معقارش

حفظ

آبروی عاشقان در خاک پایش تعبیه است

خاک پایش را زهر آب سوز گرم همی

دیوان صفایی، ص ۱۰۲۵

هر آن نفس که زدم در قراق خدمت تو

چو صبح تعبیه در وی هزار روبین بود

دیوان جمال الدین اسفغانی، ص ۳۷۸

این همه انصاف عالم تعبیه در حکم تو

چور من از حد گذشت انصاف جان من به

همان، ص ۶۰۳

خوانندگان عزیز کاربرد افعال تام «تعبیه است»، «تعبیه بود»، «تعبیه نبود» و «تعبیه شد» همچنین افعال مرکب تعبیه کرده است تعبیه دارد، تعبیه کرد، و تعبیه سازند (در یکی از چهار بیت معرزی) را در جمله های

سه جزئی و چهار جزئی با متمم‌های اجباری آن‌ها که همه یا حرف اختصاصی «در» همراه شده‌اند، ملاحظه فرمودید. در بیت نقل شده از سنایی، مصراع اول نمونه‌ی یک جمله‌ی سه جزئی دستورمند با فعل تام «تعبیه است» و در آخرین بیت از کمال الدین اصفهانی، مصراع اول جمله‌ی سه جزئی است که ترتیب اجزاء آن درست به ترتیب اجزاء جمله‌ی مصراع دوم بیت حافظ است، یعنی در هر دو مصراع متمم فعل بین دو جزء فعل فاصله انداخته، اگرچه جزء دوم فعل در دو مصراع مخلوف است. یک بار دیگر با هم می‌بینیم:

این همه انصاف عالم تعبیه در حکم تو (است) و هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز (است)

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید، نهاد جمله‌ی مصراع حافظ ناقص است زیرا معنود عدد هزار توسط شاعر به قصد حفظ وزن حذف شده، یا نگاهی به بیت‌هایی که فعل آن‌ها از واژه‌ی «تعبیه» و «یک فعل ربطی» تشکیل شده، این موضوع وضوح بیش‌تری می‌یابد و معلوم می‌شود که همین حذف معنود عدد هزار از موانع درک چگونگی جمله‌ی مصراع و در نتیجه اجزاء و ارکان آن توسط استادان و حافظ‌پژوهانی شده است که به بیت مورد بحث از حافظ پرداخته‌اند.

اما می‌دانیم که حذف معنود به ویژه در شعر و نظیر کهن فارسی یک امر عادی بوده است. برای اطمینان ازین موضوع به چند نمونه در شعر شاعران قبل از حافظ نگاه کنید:

وقت ناکامی توان دانست یار
خود بود در کامرانی ضد هزار
منطق الطیر عطار، ص ۸۲

عقل مشو ای خفته که از ظلم تو هر شب
در حضرت ایزد ز تو در سجده هزارند

دیوان جمال الدین اصفهانی، ص ۳۲
جهان کشته‌ی او به بار آورد
یکی را که بگرد او هزار آورد

کلیله و دمنه منظوم، ص ۳۳
چون بگیری صد هزار آهو و نخجیر و گوزن

همچنان در صیدگه هر بنده را بخشای هزار
دیوان فرید اصفهانی، ص ۸۱

قیاس لشکرت نتوان گرفتن
که یک مرد تو در مردی هزار است

دیوان مسعود سعد، ص ۸۱
صد هزاران ماهی الهی / سوزن زر در لب هر ماهی بی / سر

بر آوردند از دریای حق / که بگیرای شیخ سوزن‌های حق / رو بگو کرد
بگفتش ای امیر / ملک دل به یا چنان ملک حقیر / این نشان ظاهر است
این هیچ نیست / تا به باطن در روی بینی تو نیست

منوی، ج ۱، ص ۲۰۹
دیز یابد صوفی از روزگار / زان سبب صوفی بود بسیار خوار / جز

مگر آن صوفی بی کز نور حق / سیر خورد او فارغ است از تنگ حق / از
هزاران اندکی زین صوفیند / باقیان در دولت او می‌زیند

همان، ص ۲۰۴
می‌بینیم که هیچ یک از معلودها بدون قرینه حذف نشده‌اند و هیچ

معلود مخلوفی نیست که ما متوجه حذف آن در جمله‌هایشان نشویم.

معنود مخلوف عدد هزار در بیت حافظ هم شبیه همین نمونه‌هایی است که نقل شدند ولی چرا استادان و حافظ‌پژوهان ما با وجود تعدد به نسبت زیاد حذف معنود و کاربرد جمله‌های سه جزئی با فعل تام مرکب «تعبیه است» و متمم آن با حرف اختصاصی «در» در شعر و نظم کهن فارسی، باز هم حذف معنود عدد هزار یا فعل «تعبیه است» و متمم آن «در حکم پادشاه انگیز» یعنی ارکان اصلی جمله را تشخیص نداده‌اند، جای تعجب دارد!

حالا بیت حافظ را با بیت مقطع یکی از غزل‌های سعدی قیاس کنید که جمله‌ی مصراع دوم در بیت حافظ با جمله‌ی «از مصراع دوم بیت سعدی همانندی بیش‌تری دارد. توجه فرمایید:

میاش غره به بازوی خود که در خبر است
هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز

سعدی غرض از حقه‌ی تن آیت حق است
صد تعبیه در توست و یکی باز نجستی

شبهت ساختار جمله‌ها را در دو مصراع دوم بیت‌ها ملاحظه کنید.

هر دو جمله، جمله‌هایی سه جزئی هستند که فعل آن‌ها، فعل تام مرکب «تعبیه است» و همان طور که در مصراع اول بیت کمال الدین اسماعیل اصفهانی هم دیدیم، در این دو جمله نیز متمم‌های اجباری یعنی «در حکم پادشاه انگیز» و «در تو» هر دو بین دو جزء فعل خود یعنی بین «تعبیه» و «است» قرار گرفته‌اند و مهم تر حذف معنود «عدد هزار» و صد است در نهاد هر یک از دو جمله و تنها تفاوت در ساختار آن‌ها حذف فعل ربطی «است» یعنی جزء دوم فعل «تعبیه است» در بیت حافظ، در آخر

بیت است که به سبب رعایت وزن و قافیه انجام گرفته است. درست چون حذف همین فعل در پایان بیت کمال الدین اسماعیل. پس جمله‌های دو بیت حافظ و سعدی قبل از عملکرد گشتارهای حذف و خروج و تبدیل شدن به بیت‌های مورد بحث چنین بوده‌اند:

به بازوی خود غره میاش زیرا در خبر است که هزار برابر بازوی

پادشاه در حکم پادشاه انگیز تعبیه است. سعدی غرض از حقه‌ی تن آیت

حق است صد آیت حق در تو تعبیه است ولی یکی از صد آیت را باز

نجستی

با این که در بیت سعدی زودتر و راحت‌تر می‌توان به حذف شدن معنود عدد صد پی برد تا به مخلوف بودن معنود عدد هزار در بیت حافظ ولی با این حال نسخه‌نویسان به سبب تشخیص ندادن این حذف، همچنین عدم تشخیص نوع جمله و ارکان آن و در نتیجه فهم نکردن منظور سعدی در بسته در قلمی‌ترین نسخه‌های خطی کلیات و غزلیات سعدی تصرف نموده و بیت را به شکل زیر در آورده‌اند.

سعدی غرض از حقه‌ی پیرایه نه حق است
صد تعبیه در توست و یکی باز نجستی

کاتبان شش نسخه‌ی خطی از هفت نسخه‌ی خطی مورخ تا نیمه‌ی قرن نهم هجری هستند تصحیح مرحوم دکتر خانلری هم به علت همان

بی‌توجهی به مخلوف بودن معنود عدد هزار در نهاد جمله و تشخیص ندادن ساختار ارکان جمله‌ی مصراع دوم در بیت حافظ و در نتیجه درک نکردن مفهوم بیت و به تصور آن که واژه‌های خبر، تعبیه و به ویژه گروه

اسمی «حکیم پادشاه انگیز» از اصطلاحات شطرنج بوده‌اند واژه‌ی بازو در مصراع اول را به واژه‌ی بازی تبدیل کرده‌اند.

اگر تصحیح کنندگان دیوان حافظ و حافظ پژوهان در این قرن نیز به مانند نسخه نویسان اشعار حافظ در نیمه‌ی اول قرن نهم هجری یا بعد از آن به جای واژه‌ی بازو، واژه‌ی بازی را انتخاب کرده‌اند، باز هم به دلیل عدم تشخیص مخلوف بودن معنود عدد هزار در جمله‌ی مصراع دوم و تشخیص ندادن نوع و ارکان این جمله توسط ایشان بوده است.

بنی‌گمان واژه‌ی درست «بازو» و به قرینه‌ی همین واژه در جمله‌ی امری مصراع اول و حکم پادشاه انگیز در مصراع دوم، معنود حذف شده‌ی عدد «هزار» هم باید گروه اسمی «بازوی پادشاه» باشد. در نتیجه ژرف ساخت جمله‌ی مرکب تشکیل دهنده‌ی بیت باید چنین بوده باشد: به بازوی خود غره مباحث زیرا در خیز است که هزار بازوی پادشاه در حکم پادشاه انگیز تبییه است. حال اگر معادل‌های مناسب و ساده‌تر را به جای بعضی مفردات و گروه‌ها در این جمله قرار دهیم یا به تعبیر دیگر بیت را معنی کنیم خواهیم داشت: به قدرت خود فریفته و مغرور مباش زیرا نتیجه‌ی مطالعات ستاره‌شناسان در تأییرات کواکب در امور شخص پادشاه که در دفتر احکام نجومی ثبت است و مردم از آن باخبرند این است که هزار برابر قدرت و توانایی پادشاه در حکم نجومی برانگیزنده‌ی پادشاه از پادشاهی تبییه و درج است. منظور از تبییه و درج بودن هزار بازوی پادشاه در حکم پادشاه انگیز بیان کثرت قوت و قدرت تأثیرات ستاره‌ها بر علیه شاه هنگام اجزا شدن یا عملی شدن حکم نجومی پادشاه انگیز است.

گویی حافظ این بیت را چون یک مثل سایر به قصد نصیحت و پند دادن پادشاهان و شاهزادگان خاندان مظفری گفته که دائم برای تصرف ملک یک دیگر می‌کوشیدند. تیمور لنگ که از دور شاهد این جنگ‌های خانوادگی به ویژه بعد از مرگ شاه شجاع، پادشاه شیراز بود، سرانجام به شیراز لشکر کشید و شاه منصور که دلاورانه در مقابل لشکریان او جنگیده بود، کشته شد. تیمور بقیه‌ی مردان مظفری را که هیچ‌گاه بر سر یک سفره جمع نشده بودند، برخلاف میل باطنی آن‌ها بر سر یک سفره گرد آورد و دستور داد تا در همان جا همه را به قتل رسانند و هیچ فرد دکوری از این خانواده را در سرزمین‌های پادشاهی مظفریان زنده نگذاشتند و حکم پادشاه انگیز در مورد پادشاهان آل مظفر در یک روز اتفاق افتاد، بدون آن که قدرت آن‌ها به کار آید.

بیت بعد هم به ویژه مصراع دوم آن کامل کننده‌ی مضمون همین بیت مورد بحث است. ملاحظه بفرمایید: بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت

در مقام رضا باش و از قضا مگریز
بعید می‌دانم که در درستی واژه‌ی بازو تردیدی وجود داشته باشد با این حال چند شاهد در تأیید کاربرد بازو در جمله‌هایی نظیر جمله‌ی امری مصراع اول بیت حافظ نقل می‌کنم. نگاه کنید:
نکر تا ننازی به بازو و گنج
که بر تو سرآید سرای سینج
فردوسی، لغت نامه، ذیل واژه‌ی بازو

جهان از امن بازویی قوی داشت
قضا آن را به یک زلزال بشکست
دیوان همام تبریزی، ص ۱۶۸

مشو غره بز بازوی خویش
برین برز و بالا و نام و کیش

بانو گشسب نامه، ص ۷۰
همه غره گشتی به بازوی خویش
ندیدی کنی هم ترازوی خویش
نگه کن بدین خنجر آب گون
که بسیار همچو تو را ریخت خون
تازبان نامه‌ی پارسی، ص ۸۵

ما به هیچ وجه جمله‌هایی شبیه این جمله‌ها را با واژه‌ی «بازی» در متون کهن فارسی نمی‌بینیم، همچنین معانی تدبیر، سیاست یا معاش از این دست را برای واژه‌ی بازی. این معانی معادل‌هایی جدید و تازه برای واژه‌ی بازی هستند که مردم این عصر هم بازی را در این معانی کم‌تر به کار برده‌اند.

با چند نمونه از کاربرد بن مضارع «انگیز» یا «برانگیز» در متون کهن فارسی که به تنهایی یا با اسم‌هایی پیش از آن‌ها آمده‌اند و چون «پادشاه انگیز» در بیت حافظ، تشکیل صفت فاعلی مزخم داده‌اند، مقاله‌ی خود را به پایان می‌برم. امیدوارم علاقه‌مندان هم از این سعی من بهره‌برده باشند. لطفاً ملاحظه کنید:

امروز جهاندار و خلوند جهان است
همواره جهاندار و خلوند جهان باد
از مشرق تا مغرب رایش به همه جای

گه شاه برانگیز و گهی شاه نشان باد
دیوان فرخی، ص ۳۷
ز ملک پادشاهی را سبک برانگیزی
به جای او دگری به ملک پنهانی
دیوان معزی، ص ۶۲۶

هم بزین بر صافیان آن درد درانگیز را
هم بخور با صوفیان پالوده‌ی بی دود را
دیوان مولانا، غزل ۱۳۳
آن روز که آخر سال بود و آفتاب ملک را وقت زوال، مردم شهر به درگاه مجتمع شدند تا به قاعده‌ی گذشته او را نیز چون دیگران از تخت سلطنت برانگیزند.

مرزبان نامه، جلد ۱، ص ۸۱ (دکتر روشن)، (دکتر خلیب رهبر، ص ۱۱۸)
بارای تو صبح ملک بی‌گه خیز است
با عزم تو آب تیغ فتح آمیز است
چون خواجه نولان گفت کسی را که به حکم

جمشید نشان و کیقباد انگیز است
دیوان انوری، ص ۹۵۷

منابع

- اصطلاحات نجومی، تألیف دکتر ابوالفضل مصفا، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ سوم، بهار ۱۳۸۱ خورشیدی. ۲- بانو گشسب نامه، به تصحیح دکتر روح انگیز کراچی، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۲. ۳- تازبان نامه‌ی پارسی، تصحیح حمید الله مرادی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۸۲ خورشیدی. ۴- دیوان ابن یمن، تصحیح حسینعلی باستانی راد، کتابخانه‌ی سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ خورشیدی. ۵- دیوان امیر معزی، تصحیح ناصر هیری، نشر مرزبان، چاپ اول، بهار ۱۳۶۲ خورشیدی. ۶- دیوان امیر معزی، تصحیح محمدرضا قنبری، انتشارات زور، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۵ خورشیدی. ۷- دیوان انوری، دو جلد، به اهتمام محمدرضا مدرس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۴ خورشیدی. ۸- دیوان جمال الدین اصفهانی، تصحیح حسن وحید دستگردی، کتابخانه‌ی سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۲ خورشیدی. ۹- دیوان حافظ، دو

جلد تصحیح دکتر پرویز نائل خانداری، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۲ خورشیدی. ۱۰- دیوان سنایی غزلوی، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، کتابخانه‌ی سنایی، چاپ سوم، ۱۳۶۲ خورشیدی. ۱۱- دیوان ظهیر فاریابی، به کوشش تقی بینش، کتاب فروشی باستان، مشهد، چاپ اول، ۱۳۳۷ خورشیدی. ۱۲- دیوان لغزالدین عراقی، تصحیح دکتر نسرین محتشم (خزاعی)، انتشارات زوار، چاپ اول، ۱۳۷۲ خورشیدی. ۱۳- دیوان فرخی سیستانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۱ خورشیدی. ۱۴- دیوان فرید اصفهانی، به اهتمام دکتر محسن کتانی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۱ خورشیدی. ۱۵- دیوان کمال الدین اصفهانی، به اهتمام دکتر حسین

بحرالعلوم، انتشارات دهخدا، چاپ اول، ۱۳۳۸ خورشیدی. ۱۶- دیوان مجیرالدین بیلقانی، تصحیح دکتر محمد-آبادی بایول، انتشارات دانشگاه تبریز، چاپ اول، اردیبهشت ۱۳۵۸ خورشیدی. ۱۷- دیوان مسعود سعد سلمان، تصحیح دکتر مهدی نوریان، اصفهان، انتشارات کمال، چاپ اول، ۱۳۶۴ خورشیدی. ۱۸- دیوان مولانا جلال الدین محمد بلخی، تصحیح و اعراب گذاری کاظم برگ نیسی، انتشارات فکر روز، چاپ اول، ۱۳۸۱. ۱۹- دیوان همام تبریزی، تصحیح دکتر رشید عیوضی، نشر صنوق، چاپ اول، بهار ۱۳۷۰ خورشیدی. ۲۰- کلیات سعیدی، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۶۷ خورشیدی. ۲۱- کلیات سعیدی، به کوشش مظاهر مصفا، انتشارات روزنه

چاپ اول ۱۳۸۵ خورشیدی. ۲۲- مثنوی معنوی، تصحیح عبدالکریم سروش، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵ خورشیدی. ۲۳- کلیله و دمنه ی منظوم، از احمین محمود قائمی طوسی، تصحیح ماگالی تودوا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۵۸ خورشیدی. ۲۴- مرزبان نامه، تحریر سعدالدین وولوینی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علی شاه، چاپ ششم، ۱۳۷۵ خورشیدی. ۲۵- مرزبان نامه، تحریر سعدالدین وولوینی، تصحیح دکتر محمد روشن، دو جلد، نشر نو، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۷ خورشیدی. ۲۶- منطق الطهر، اثر عطار نیشابوری، به اهتمام سید صادق گوهرین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۶۸ خورشیدی.

از خلیج فارس تا دریای مازندران

سرهنگ بازنشسته نصرالله زندی

رئیس شهرداری سابق استان مازندران

مهرماه سال ۱۳۵۵ به سرپرستی شهرداری های مازندران برگزیده شدم. من از پیش با دشواری ها و کاستی های سازمان خود آشنا بودم. پروایی از چشم داشت ها و کارشکنی ها و رشک و ستیز پنهانی برخی از بلندپایگان استان و تهران نداشتم و تیرهایی را که در تاریکی به سویم پرتاب می شد با دلیری و بی باکی از خود دور می کردم. روزها و شب ها پشت سر هم می گذشتمند و خورشید زمین بار هر روز از سوی خاور برمی آمد و شبگاه سر به چاهار باختر می کشید.

من هم چنان شب و روز در تلاش بودم و بناندریشان هم به کار خود سرگرم تا این که روزی در میان گفت و گو با استاندار به من گفت تیمسار سرلشکر مزین از شما گله داشت. گفتم چرا؟ گفت: تیمسار می گفتند که فلانی از آغاز سرپرستی تاکنون به دین من نیامده است. گفتم: خود می دانید که آغاز کار من است و کارهای بایسته تری در پیش دارم، پاسخ داد: ما فردا با دو تن از بلندپایگان استان (فرمانده ژاندارمری و سرپرست ساواک) میهمان تیمسار مزین هستیم، شما هم با ما بیایید. گفتم تیمسار تاکنون سخنی با من نگفته اند و از سویی من کردا برنامه ی بازدید از شهرداری های نوشهر و رامسر را دارم. بماند برای نوبت دیگر. با کفخی گفت: خود دانید، گفت و گوی ما به پایان رسید و از هم جدا گشتیم. گردونه ی شتابگر زندگی هم چنان چهار اسبه به پیش می تاخت و بازدارنده ها (مولف) را از سیر راه برمی داشت. من نیز خواه ناخواه به دنبال آن می رفتم و تیرهای گزنده و ناروای بناندریشان از چپ و راست به سویم پرتاب می شد، ولی من از راه خود بازمی گشتم چون سرافرازیم در آزادگیم بود.

روزی استاندار به من زنگ زد و گفت: میهمان بلندپایه و ارجمندی در دفتر من هستند، خرسند خواهند شد اگر با ایشان در دفتر من دیدار کنید. سخن اندکی گزنده و بودار بود. از جای برخاستم و به دفتر ایشان رفتم. در دم سرلشکر مزین را رودرروی خود نشسته بر جای خویش دیدم، بسیار خیره و ترش روی نیم نگاهی تن بر من کرد. ولی از جای خود برای آشنایی با من تکانی خورد، من نیز به سوی استاندار که از پشت میز به سویم آمده بود، رفتم و با هم دست دادیم. او ما را به نام به هم شناساند. در پاسخ گفتیم: من تیمسار را از دیرباز می شناسم. او در جای خود تکانی خورد و انگشتش را به

سویم نشانه کرد و گفت: پس تو عوامی فتنسوی؟ آن گاه که من سرپرست شهرداری های همه ی ایران بودم، تو چه کاره بودی؟ گفتیم: من ستوان یکم بودم. گفت: پس از گفت و گوی من با روزنامه نگاران آگاهی داری؟ گفتیم: بله! گفت: من به آن ها چه گفتیم؟ پاسخ دادم: شما گفتید از بررسی های خود دریافتیم که (افسران شهرداری هشتاد درصد دزد هستند!) و باید پاک سازی شوند. چهره اش باز شد و با اندک خرسندی پرسید: برداشت شما از گفته ی من چه بود؟ گفتیم: من که یک افسر جوان ناآشناک دیده بودم، بسیار شادمان شدم و با خودم گفتیم که سرانجام یک نفر پیدا شد که دم از پاک ی و درستی و پاک سازی در سازمان می زند. پس به نزد پدر رفتم، پدر افسر بازنشسته ی دوران رضاشاهی بود چه گونگی را با ایشان در میان گذاشتم، پوزخندی زد و گفت: فرزند بی خود امیدوار مباش. این ها همه در آغاز کار به همین گونه سخن می گویند، چون زمانی گذشت خود از همه دزدتر می شوندا ناگاه چون اسپندی که بر آتش ریخته باشنند، از جای نیم خیز شد و خروشید که تو می گویی من دزدم؟ به آرامی پاسخ دادم: نه، من نگفتم، پدرم گفت: و اینک سال ها از آن زمان می گذرد. پدر در این جهان نیست که چه گونگی را از او بیرسی، شما در پاک دانی و خوش نامی در ارتش ایران پراوازه هستید و من خود از دوستداران شما هستم.

از این پاسخ چهره ی سرلشکر مزین باز شد و آرامشی به او دست داد. او نماینده ی شاه و سرپرست سامان و زمین و کشت و زارهای پادشاهی در گرگان و دشت بود، او دستور داشت که به بلندپایگان سه گانه ی استان (شهرداری، ژاندارمری و ساواک) به هریک چند پاره زمین کشاورزی واگذار کند که آن ها بتوانند در دوران بازنشستگی به کار پرداخته و درمانده نشوند. این شیوه در کشورهای پیشرفته نیز به کار بسته می شود. پس مزین با خوش رویی روی به من کرده و گفت: فلانی شما یک پاره زمین واگذاری در نزد من دارید چرا به گرگان نیامدید تا درباره ی آن گفت و گو کنیم. گفتیم: تیمسار مرا به آن زمین نیازی نیست. با شگفتی گفت: چرا؟ گفتیم: من دارای زمین بسیار بزرگی هستم، شتابانه پرسید: این زمین در کجاست؟ گفتیم: این زمین یک میلیون و ششصد و پنجاه هزار کیلومتر مربع و یک سرش در خلیج فارس و سر دیگرش در دریای مازندران است. با شنیدن این سخن آن مرد نام آور و سرشناس که تازه چه گونگی را دریافته بود از جای برخاست و به سوی من آمد. من نیز نه سوی او رفتم، چون به هم رسیدیم مرا در آغوش گرفت و گونه هایم را به گرمی بوسید و به استاندار که خیره ما را می نگریسته گفت: باور کنید در درازای زندگی ام، هیچ سخنی تا این اندازه بر روی من پرتانگیزه و کارآمد نبوده است. آن روز هر چه بود با آشتی و دوستی میان من و او به پایان رسید و زمین واگذاری هم به بونه ی فراموشی سپرده شد.